



شخصیت

بیگانه و پشگامگی

در ادبیات نمایشی
معاصر ایران و آمریکا

مهدیه طوسی



شخصیت
**بیگانه و
تینگانگی**

در ادبیات نمایشی
معاصر ایران و آمریکا

درباره کتاب

در این کتاب سعی شده تا به بررسی ویژگی‌های شخصیت‌های بیگانه و خصوصیات بیگانگی در درام و ادبیات ایران و آمریکا پرداخته شود. از آنجا که این ویژگی در مکتب مدرن جایگاه ویژه‌ای دارد و جزو عناصر مهم آن است با توجه به نمایشنامه‌های مدرن که دارای چنین شخصیت و ویژگی می باشند مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته‌اند.

در این کتاب سعی می شود تا شخصیت‌های بیگانه در خانواده، محیط، جامعه و حتی بیگانگی با خود را مورد بررسی قرار دهیم و از دیدگاه فلسفی و اجتماعی به آن‌ها بپردازیم.

درباره نویسنده

مهدیه طوسی، متولد ۱۳۶۱، کارشناسی کارگردانی و کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی، فیلمنامه‌نویس و فیلمساز فیلم کوتاه است. در کارنامه حرفه‌ای مهدیه طوسی می‌توان به دوره فیلمسازی در ورکشاپ کیارستمی، سابقه بازی در نمایش ملک متروک است تنسی ویلیامز، کارشناس ارشد و تحلیل‌گر فیلمنامه میز گروه کودک و نوجوان اداره کل فیلمنامه اشاره کرد.

شخصیت
بیگانه و
تینگانگی

در ادبیات نمایشی
معاصر ایران و آمریکا

مهدیه طوسی



طوسی، مهدیه، ۱۳۶۱ - Toosi, Mahdiah
شخصیت بیگانه و بیگانگی در ادبیات نمایشی معاصر ایران و آمریکا/ مهدیه طوسی؛
تهران: مهراندیش، ۱۳۹۸.
۱۷۲ ص.

PIR۳۸۴۷

۸۴۲/۶۲۰۰۹

۵۹۶۱۱۴۲



در این کتاب از «نشانه درنگ» که با علامت «» مشخص می‌شود،
استفاده شده است. «نشانه درنگ» نویسه مناسبی است که به‌حالی
ویرگول ناجا می‌نشیند و بسیاری از دشواری‌های خواندن درست
متن فارسی را نیز برطرف می‌کند.



شخصیت بیگانه و بیگانگی

در ادبیات نمایشی معاصر ایران و آمریکا

• مهدیه طوسی •

• طراح گرافیک: پیمان صفائی تهرانی •

• ویرایش، آماده‌سازی و نظارت فنی: مهراندیش •

• چاپ اول، تهران، ۱۴۰۰ • چاپ: قشقایی •

• ۵۰۰ نسخه • شماره نشر: ۲۱۳ •

• قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۸۸-۱۳-۱



هرگونه خلاصه‌نویسی، تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به‌صورت کامل و یا بخشی از
آن اعم از چاپ، کپی، فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و موجب
پیگرد قانونی است.

انتشارات مهراندیش

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پایین‌تر از خیابان وحید نظری، کوچه
غلامرضا قدیری، شماره ۲۳.

۰۹۱۲۵۵۹۱۶۰۲

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۹۳۶۵

www.mehrandishbooks.com

mehrandishnashr@gmail.com

@mehrandishbooks

@mehrandishbooks



فهرست

۷	 سرسخن
۹	 مقلمه
۱۱	 فصل اول: مطالعات نظری
۴۵	 فصل دوم: پیشینه تحقیق
۶۵	 فصل سوم: اگزستانسیالیست و آوانگارد
۹۹	 فصل چهارم: بیگانگی در درام آمریکا
۱۳۷	 فصل پنجم: نتیجه گیری و پیشنهادات
۱۴۳	 منابع
۱۵۱	 نمایشنامه بیگانه‌ای از خویش

سرسخن

یکی از ویژگی‌های شخصیت مدرن 'بیگانگی' می‌باشد. در دوره مدرن شخصیت فقط یک نام دارد. شغل نه به‌عنوان تجلی انسان، بلکه از منظر کسب و کار مورد توجه قرار می‌گیرد. شخصیت‌های مدرن در فاصله قرن ۱۹ تا ۲۰ تکیه‌گاه خود را از دست می‌دهند. درواقع برای آن‌ها خانواده هم از بین می‌رود و این باعث می‌شود خود او هم مورد تعارض قرار گیرد، در نتیجه خانواده به‌عنوان نهاد اجتماعی شروع به نشان دادن واکنش می‌کند.

در این کتاب سعی شده است تا با تعریف بیگانه و بیگانگی، شرح فلسفی، تاریخی، ... ابتدا ذهنیت کلی از این ویژگی ارائه شود و سپس این ویژگی را در مکتب آوانگارد و اگزیستانسیالیسم و در ادبیات معاصر آمریکایی با تکیه بر آثار نمایشنامه‌نویسان معروف مدرن که از این ویژگی برخوردار هستند، به اختصار توضیح داده شده است. کتاب حاضر، از نوع تحلیلی - توصیفی بوده و گردآوری داده‌ها با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اینترنتی و مطالعه نمایشنامه‌های مدرن آمریکایی (گوریل پشمالو، مرگ فروشنده، اتوبوسی به نام هوس، چه کسی از ویرجینیاولف می‌ترسد، غرب حقیقی) صورت گرفته است و بر روی شخصیت مدرن که ویژگی اصلی دوره مدرنیته یعنی فقدان شناسنامه و از دست دادن تمام پشتوانه‌ها از جمله خانواده می‌باشد، بحث می‌کند. درحقیقت این ویژگی عامل اصلی بیگانگی می‌باشد. برای بخش عملی کتاب نیز، نگارش نمایشنامه بیگانه‌ای از خویش با اقتباس از داستان کوتاه آمریکایی به نام کنایه در نظر گرفته شده است.

مهديه طوسی

بهار ۱۴۰۰

مقدمه

برتولت برشت معتقد است که نقد تئاتر معاصر وابستگی آن به معیاری، در شکل اجرای مدرن می‌باشد. به‌طوری‌که متن در خدمت صحنه و صحنه در ستایش دریافت‌های مخاطب قرار دارد. به‌هر حال، اگرچه این معیاراندکی کلیشه‌ای و فرسوده به نظر می‌رسد، ولی همچنان نامکشوف و ارزشمند است و با عنوان «بیگانه‌سازی» تجلی می‌کند. این جهان‌بینی برشت بر پایه اندیشه مارکسی از وضعیت کنونی انسان مدرن و جهت‌گیری قاطعی به قصد دگرگون ساختن آن استوار است.

در ادبیات نمایشی معاصر آمریکا، واژه «بیگانه» در میان شخصیت‌ها، بخصوص شخصیت‌های بحران‌زده یا کاراکترهای دارای بحران هویت^۱ نمود بارزی دارد. پیدایش این مفهوم در میان کاراکترها باعث شده تا فرد تمام تکیه و پشتوانه‌های زندگی خویش را از دست بدهد و به تعبیری، یکسره به داخل هستی پرتاب شود، درحالی‌که از همه عناصر انسانی خالی شده، تنها به مهره‌ای از مهره‌های صنعتی و ماشینی مبدل شود.

به این ترتیب گسترش جلوه بیگانه‌سازی یا به عبارتی مهم‌ترین ویژگی نمایشنامه معاصر آمریکا در اینجا، در وجهی استعاره‌ای، فلسفی و تاریخی، به مثابه ویژگی خاصی از نمایش مدرن مدنظر قرار دارد. از این رو در این کتاب، ابتدا تعریفی مقدماتی از بیگانه و بیگانگی ارائه می‌شود و سپس با تمرکز بر روی نگره اصالت وجود (اگزیستانسیالیست‌ها) و پیشروها (آوانگارد‌ها) این ویژگی را در نمایشنامه‌های این مکاتب بررسی می‌کنیم و در پایان به بررسی شخصیت‌های بیگانه‌شده و منزوی در ادبیات معاصر آمریکا، با تکیه بر آثار پنج نویسنده می‌پردازیم.

لازم به ذکر است که، کتاب حاضر، نخستین گام در این زمینه نیست و کتاب‌ها و

مقالاتی در مورد مفهوم بیگانگی و بیگانه نوشته شده‌اند. با این حال، تا آنجا که نگارنده می‌داند، بررسی مفهوم شخصیت بیگانه در نمایشنامه‌های آمریکایی، موضوعی است که تاکنون به آن پرداخته نشده است.

در روند انجام کار مشکل کمبود منابع فارسی و به‌روز نبودن آن‌ها، مسئله‌ای بود که از ابتدای کار، پیشرفت نگارش کتاب را با کندی بسیار مواجه ساخت. با تلاش بسیار فقط توانستیم یک کتاب فارسی در زمینه بیگانگی، آن هم از نظر فلسفی و تاریخی، به دست آوریم و بقیه منابع این حوزه به زبان انگلیسی بودند، که کوشش شد تا با تمرکز بر مسئله بیگانگی، فرضیه‌های مورد نظر در کتاب بررسی شوند.

فصل اول: مطالعات نظری

مقدمه

در این کتاب تاکید اصلی بر روی شخصیت‌های بیگانه است، اما به دلیل اینکه مفهوم بیگانه و بیگانگی در مباحث فلسفی و تاریخی و اجتماعی و سیاسی مورد بحث قرار گرفته و از لحاظ زیبایی‌شناسی نظریه‌هایی درباره آن وجود دارد، در ابتدا تعاریف بیگانه و بیگانگی را در فرهنگ لغات مختلف مرور می‌کنیم و به روابط موجود میان آن‌ها می‌پردازیم تا بتوانیم تأثیر آن‌ها را بر بیگانه و بیگانگی دریابیم.

۱-۱. تعریف بیگانه^۱:

مفهوم بیگانه در فرهنگ‌نامه و لغت‌نامه‌های مختلف:

در لغت‌نامه دهخدا (۵۷۷-۵۷۶: ۱۳۳۴) در تعریف بیگانه می‌خوانیم:

ناآشنا، مقابل یگانه، مقابل خودی، مقابل آشنا، خارجی، کسی که از مردم نباشد، ناشناس.

در فرهنگ سخن (۱۳۸۱: ۱۱۷۰) بیگانه این‌طور تعریف شده:

آنکه اهل یک خانواده، گروه یا جماعت نیست، غریبه، ناشناس، متعلق به سرزمین دیگر، دشمن، خارجی.

در فرهنگ عمید (۱۳۵۷: ۴۰۱) همچنین نوشته شده:

ناشناس، کسی که با خانواده و جامعه غریب است. ناآشنا، کسی که خود را در

جمع می‌داند.

در فرهنگ نفیسی (۱۳۴۳:۶۹۱) می‌خوانیم:

نقیص آشنا، اجنبی و غریب، کسی که از مردم آنجا نباشد، نامعلوم. ایشوان (۱۳۸۵:۵۰) بیان می‌کند: «مفهوم بیگانه در آیین یهودیت و مسیحیت دربرگیرنده غیر است. بیگانه به مفهوم افراد بیرون از حلقه فکری و آیین مطرح بوده است.»

«به نفع انسجام اجتماعی در برخورد با دنیای خارج متشکل از بیگانگان، چون فقیر هرگز دست از سرزمین خود نخواهد کشید.»

اسمیت (۱۳۸۵:۱۸۰) می‌نویسد: «الیناسیون و انسان بیگانه به معنای آن است که زندگانی افراد تحت کنترل قدرت‌هایی است که خود آن‌ها به وجود آورده‌اند، اما بیرون از آن‌ها قرار دارد. شکل سیاسی نیز همچون پول و سرمایه به‌نحوی هم‌زمان مردمان را با جدا ساختن آن‌ها از یکدیگر به هم پیوند می‌زند.»

گولر و کولب (۱۳۷۶:۱۷۰) بیان می‌کنند: «بیگانه به معنای گسستگی فرد یا جدایی او از کل شخصیت یا اجزا می‌باشد. بیگانه می‌تواند در معنای کلی اشاره به چند چیز داشته باشد:

(الف) حالت عینی گسسته شدن فرد و جدایی او.

(ب) حالت احساس شخصیت بیگانه‌شده.

(ج) حالت انگیزشی در فرد که به گسستگی و جدایی گرایش نشان می‌دهد.

جدایی که بیگانه بر آن دلالت می‌کند، امکان دارد جدایی "خود" باشد از سه چیز:

اول: جدایی "خود" از جهان عینی. یعنی فرد سعی می‌کند با دنیایی که در آن قرار دارد، بیگانه شود و نسبت به آن غریبه و ناآشنا باشد.

دوم: جدایی "خود" و جنبه‌هایی از آن که جدا شده و رویاروی آن نهاده شده، مثل کار بیگانه شده.

و سوم: جدایی خود از خود. یعنی فرد حتی با وجود خود هم اساس بیگانگی می‌کند.»

فروم (۱۳۸۵:۷۷) معتقد است، وقتی انسان با خودش مواجه می‌شود، به مواجهه با دیگر انسان‌ها نیز می‌پردازد. آنچه در ارتباط انسان با کارش و با خودش صادق است،

در ارتباط او با دیگر انسان‌ها، با کارش و با محصولات کارش نیز صادق است. در کل، این گزاره که انسان از زندگی نوعی‌اش بیگانه شده، به این معنی است که هر انسانی از دیگران بیگانه شده^۱ و اینکه هر یک از دیگران هم از زندگی انسانی بیگانه شده‌اند. انسان بیگانه شده نه فقط از دیگر انسان‌ها بیگانه می‌شود، بلکه در هر وجه طبیعی و معنوی زندگی‌اش از ماهیت انسانیت و هستی نوعی‌اش نیز بیگانه می‌شود. این بیگانه شدن انسان از ماهیت انسانی، به خودپرستی و جودی‌ای راهبر می‌شود، که می‌توان آن را این گونه توصیف کرد: «ماهیت انسانی فرد، وسیله‌ای در خدمت وجود فردی‌اش می‌شود.»

گولر (۱۳۷۶: ۱۷۱) در ادامه تعریف فروم بیان می‌کند: «انسان هنگامی زندگی بیگانه گشته دارد که خود را مرکز جهان خویش و خالق کردارهای خویش حس نکند، بلکه اعمال و پیامدهایشان مخدوم او شده و او فرمان‌بردار آن‌ها گشته، یا حتی شاید سجده‌شان کند.»

۱-۱-۱. تعریف بیگانگی^۱:

در لغت‌نامه دهخدا (۵۷۷-۵۷۶: ۱۳۳۴) در تعریف بیگانگی می‌خوانیم: صفت بیگانه، چگونگی بیگانه، غیریت، مقابل خودی، عدم آشنایی، عدم قوم‌و خویش، آشنایی نوزیدن، یگانگی نخواستن، از خویشی و قرابت دوری خواستن.

در فرهنگ سخن (۱۳۸۱: ۱۱۶۹) بیگانه این طور تعریف شده:

ناآشنایی، بیگانه بودن.

در فرهنگ نفیسی (۱۳۴۳: ۶۹۱) بیان شده:

عدم قوم‌و خویشی، خصومت و عدوات، غربت.

در فرهنگ شمیم (۱۳۳۲: ۲۰۲) نوشته شده است:

وضع یا کیفیت بیگانه بودن، اجنبی بودن.

در فرهنگ اندیشه انتقادی (۱۳۸۲: ۱۶۸) پین بنا بر تعریف مارکس در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، این طور بیان می‌کند، بیگانگی وضعیت تاریخی خاص

است که انسان در آن جدایی از طبیعت، از دیگر موجودات انسانی، به‌ویژه از حاصل کار خود را تجربه می‌کند. از آنجا که انسان خود را از طریق کار خلق می‌کند، همه این اشکال بیگانگی حاکی از بیگانگی انسان از خودند.

در فرهنگ اندیشه نو (۱۸۸: ۱۳۶۹) در تعریف بیگانگی نوشته است:

در حدود یک قرن (از ۱۸۴۰ تا ۱۹۴۰) واژه *alienation* (بیگانگی) را برای انتقال مالکیت یا سند مالکیت ملکی به غیر، یا برای بیان کیفیتی از اختلال گرفته تا سلامتی روحی به کار می‌برند. از آن تاریخ تاکنون معانی متفاوت برای این اصطلاح پیدا شده است. برای مثال: احساس بیگانگی به جامعه، احساس ناتوانی در برابر تغییر اجتماعی، یا احساس بی‌هویتی فرد در جامعه‌ای که زیر سلطه گسترده نظام دیوان‌سالاری است. برخی از نوشته‌های مارکس که بیگانگی را در معنای بیگانه شدن کارگر نسبت به محصول کار خود به‌عنوان یک مفهوم کلیدی برای مفهوم کلیدی دیگر "کالا شدگی" در تحلیل جامعه سرمایه‌داری به کار برده است.

مارکس اصطلاحات زیادی را برای بیگانگی به کار برده است. مانند: عنیت‌پذیری که معادل انگلیسی آن در زبان فلسفی اصطلاح، چیز شدگی (= کالا شدگی) است، یا احساس بیگانگی - یا خود بیگانگی، یا تبدیل شدن شخصیت انسان به کالایی خارجی و قابل انتقال به غیر.

گولر و کولب (۱۷۱: ۱۳۷۶) معتقدند: «بیگانگی "حالت" یا نتیجه هم‌رنگی با توقعات نهادی در نقش تقسیم شده است. در اینجا اجرای وظایف تخصصی (که خود تعیین شده تقسیم کار و نظام سلطه گروه‌های معین است) کل شخصیت را از فرصت‌ها محروم می‌کند، که موجب می‌شود او ذاتاً از قضاوت عقلی بازماند و بدین طریق نتواند نیروهای خلاق خود را به کار گیرد تا در شرایط زندگی خویش مؤثر باشد.»

از این مفهوم بیگانگی، به‌صورت حالت عینی جدایی، کاربرد دیگر بیگانگی به معنای انحطاط اجتماعی مشتق می‌شود که نتیجه چنین حالتی است. و گاهی با تغییر تأکیدی همراه است که جهت آن از ساختارهای سلطه به‌سوی محتوای ارزشی فرهنگ است که این نخستین عامل علی است. درواقع در این نوع به بیگانه شدن خود از خویشن تأکید می‌شود.

درحقیقت نخست هیجانانی از دست می‌رود که بخشی از تجربه بهنجاراند.

سپس از دلبستگی هیجانی به جهان بیرونی، که تهدیدکننده است، روگردانده می‌شود و آنگاه به یک خوددوستی غلوآمیز می‌انجامد که این شاید یا در حساسیت بی‌نهایت و احساس‌های دگرگون‌شده تجلی کند، یا در شخصیت‌زدایی و انزوای عواطف که در نتیجه از شخصیت هوشیار گسسته می‌شود.

هورنای (۱۳۷۶: ۱۸۲) در تکمیل مطلب گولر و کولب در کشاکش‌های درونی ما، از بیگانگی به شکل از دست دادن آگاهی به خود بحث می‌کند. او مبحث خود را این‌طور چنین مطرح می‌کند:

«نمی‌توانیم اجزای بنیادی [وجود] خود را سرکوب یا محو کنیم و از خود جدا و بیگانه نشویم. چنین کسی تنها از آنچه به‌راستی حس می‌کند، دوست دارد، رد می‌کند و به آن معتقد است می‌برد، خلاصه از آنچه واقعاً هست دور می‌افتد. او اگر این را نداند، شاید زندگی خیالی خود را سپری می‌کند. او دلبستگی به زندگی را از دست می‌دهد، چون دیگر او همان کسی نیست که آن زندگی را می‌گذراند، نمی‌تواند دست به کاری بزند، چون نمی‌داند واقعاً چه می‌خواهد، اگر بر مشکلاتش اضافه شود شاید از یک حس تا واقعیت و پندار پر شود - که این حس تجلی مؤکد وضع دائمی ناواقعی بودن او برای خود اوست.»

پین (۱۳۸۲: ۱۶۹) بیان می‌کند که بیگانگی در جامعه‌شناسی نیز از جمله مفاهیم محوری محسوب می‌شود و محوریت آن تا اندازه‌ای ناشی از دریافت ماکس وبر از احساس ناامیدی فرد در دنیای مایوسانه‌ای تحت امر نهادهای عقلانی، دیوان سالارانه، و غیرشخصی است.

پاشایی (۱۳۶۹: ۱۸۹) معتقد است، در نوشته‌های جامعه‌شناسی، اصطلاح بیگانه بیشتر در معنایی که از مفاهیم روان‌شناسی اجتماعی متأثر است به کار رفته. روان‌شناسی اجتماعی درصدد برآمدن، مقیاس‌هایی تنظیم کنند که اندازه‌گیری درجه احساس‌های ناتوانی و بی‌هنجاری و بی‌معنایی و انزوای اجتماعی افراد به کمک آن‌ها میسر باشد. این کوشش‌ها انجام شد تا همبستگی این حالات روان‌شناختی را با حالاتی چون هم‌رنگی، بی‌تفاوتی سیاسی، خودکشی، کلبی مسلکی و غیره بسنجند.

۱-۱-۲. بیگانه از خویشستن:

اسمیت (۱۴۰-۱۴۱: ۱۳۸۵) بیان می‌کند: «تشخیص این نکته که جهان در پایان قرن

بیستم به هیچ وجه مکانی مناسب برای "تکامل آزادانه فردیت" نیست بسیار ساده است. هر آنچه در جهان مدرن وجود دارد، منکر و تباه‌کننده وجود ذاتی انسان است. روابط اجتماعی همچون زنجیری بر پای تکامل قدرت خلاقه انسانی سنگینی می‌کند و مدام آن را به عقب می‌کشانند. هر چه این قدرت بیشتر رشد کند، زندگی ما از آزادی کمتری برخوردار می‌شود و زندگی ما بیش از پیش محدود و مسموم می‌گردد.

ما نمی‌دانیم واقعاً که هستیم و اکنون از تفکر درباره اینکه به چه کسی می‌توانیم مبدل شویم، تقریباً دست کشیده‌ایم. روابط ما با یکدیگر اکنون بیگانه و بیشتر از زمانه مارکس است. افراد در جامعه‌ای کوچک‌تر تنها با یکدیگر بیگانه نیستند، بلکه دشمن یکدیگر، طبیعت و خودشان محسوب می‌شوند. قدرت‌های آفرینش انسانی که بارشد فن‌آوری صدها برابر شده است، با ناپیایی کامل علیه آفرینندگان خود عمل می‌کنند و امروزه به نیروهایی خودویرانگر مبدل شده‌اند.»

در همان منبع (۱۴۱-۱۴۲: ۱۳۸۵) می‌خوانیم که روش زندگی ما نمود اجتناب‌ناپذیر هستی‌راستین ما نیست. او با پرهیز از خیال‌پردازی‌های رویایی و باور بدبینانه به این نتیجه رسید که شیوه زندگی ما با طبیعت ذاتی ما بیگانه است. او به این دیدگاه دست یافت که طبیعت ذاتی انسانیت در قالب زندگی انسان در عصر مدرن 'شکلی غیرانسانی به خود گرفته است و اشکال زندگی اجتماعی حاصل تصمیم‌گیری آگاهانه جمعی مردان و زنان نیست. ما این اشکال را می‌آفرینیم، اما آن‌ها را چنان امری تحمیلی می‌انگاریم که همچون قدرت بیرونی و به مثابه «طبیعت ثانوی» رودرروی ما قرار می‌گیرد.

از این رو انسانیت خود را در محاصره اشکال غیرانسانی زندگی می‌آفریند که اکنون مثل صدف سخت شده‌اند. ارتباط میان افراد و جامعه، جامعه و آگاهی میان اهداف و نتیجه فعالیت در تمام تاریخ مکتوب 'گسسته و تحریف شده است. از این رو هیچ فعالیت انسانی یا رابطه انسانی بدون نقش‌آفرینی آگاهی ممکن نیست. این واقعیت که به زندگی غیرانسانی خود ادامه می‌دهیم نشان‌دهنده آن است که شیوه نگرش ما به جهان به گونه‌ای است که این غیر انسان بودن را به نوعی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد.

۱-۱-۳. بیگانگی‌گردانی:

پین (۱۶۹: ۱۳۸۲) در این باره می‌نویسد: اصطلاحی است که نخستین بار برتولت برشت (۱۹۷۸) آن را به کار برده است و در زمینه‌های مختلف برای نشان دادن گسست آگاهانه از ارزش‌های سنتی‌ای (راست‌نمایی، وحدت عمل، پالایش تراژیک، مشارکت مخاطب، تعلیق ناباوری، تخیلی و...) استفاده می‌شود که برشت آن‌ها را عمیقاً وابسته با ارکان زیباشناسانه، اجتماعی، سیاسی و بورژوازی می‌دید.

ضرورت طرح تناثری به‌راستی انقلابی که از هر وسیله‌ای برای برهم زدن و واژگون کردن عادات و اکثس معمول مخاطبان بهره‌برداری کند از همین رو است. این وسایل می‌تواند شامل این‌ها باشد: وارد کردن جزئیات بسیار نابه‌هنجار یا نابه‌نگام در نظم موجود برای زدودن توهم واقع‌نمایی، استفاده از تمهیدات جالب‌توجه، برای مثال، تفسیر در صحنه یا بازی‌گرانی که بیرون از کاراکتر خود سخن می‌گویند. برای آشنایی‌زدایی، آمیزش سبک‌های ناسازگار از جمله عناصر رقص و آواز برای سست کردن هنجار و مفاهیم کلاسیک وحدت ژانری و «بازسازی» گسترده نمایش‌های موجود، همچنان که برشت خود با کوریولانوس به‌عنوان تفسیری بر مقولات اخلاقی و سیاسی برخورد می‌کند. این رویه همچنین شامل به‌صحنه‌آوری مثل‌های آموزشی می‌شود که این مقولات را در شکلی علناً ناسازگار به نمایش گذاشته و از این‌رو در برابر گرایش اصطلاحاً «طبیعی» تماشاگران به هم‌ذات‌پنداری عاریتی با کاراکترهایی قرار می‌گیرند که قهرمانان تراژیک یا قربانیان بی‌عدالتی اجتماعی پنداشته می‌شوند.

۱-۱-۴. انواع بیگانگی:

۱-۴-۱. بیگانگی هگل (ایده مطلق)

هگل اعتقاد دارد آنچه ساخته یا آفریده می‌شود، به‌سرعت از آفریننده خود جدا شده و از او بیگانه می‌شود. وقتی چیزی آفریده می‌شود و مقداری از انرژی و قسمتی از حیات فکری - روانی فرد که در واقع بخشی از خود آفریننده است، برای آفرینش و ساخت پدیده به کار گذاشته می‌شود. پس وقتی چیزی ساخته یا آفریده می‌شود، در واقع بخشی از ذهن ماست که به‌صورت مستقل از ما درآمده سپس از ما جدا شده و نسبت به ما

بیگانه می‌گردد. احمدی (۵۴-۵۵: ۱۳۸۲)

۲-۴-۱-۲. بیگانگی فوئر باخ:

او مذهب را دلیل بیگانگی انسان می‌داند. او می‌گوید انسان دارای ارزش‌های برتر است. انسان مذهبی مجموع این ارزش‌ها را از خود بیرون می‌افکند و آن را خارج از خویش، شخصیت می‌بخشد (خدا) و آنگاه در برابر او به زانو درمی‌آید، او در کتاب حقیقت مسیحیت به کمک تثلیث کاتولیکی (حلول خدا بر انسان و سپس خروج او به آسمان) این ایده را تفسیر کرده است.

۱-۴-۳. بیگانگی سوسیالیست اخلاقی:

بیگانگی در برابر پول را در قرن نوزدهم که اوج بورژوازی بود، مطرح کردند و اعتقاد داشتند که در این زمان انسان ارزش وجودی خود را در پول نهاده است، به‌طوری‌که موجودی خود را وجود خود می‌یابد. همو (۵۴: ۱۳۸۲)

۱-۴-۴. بیگانگی انسان در برابر ماشین:

انسان موجودی است آگاه که برای رسیدن به صرف، ابزار استخدام می‌کند و نسبت به نتیجه عمل آگاهی دارد. درحالی‌که ماشینیم دستگاه عظیمی را در برابر انسان کارگر عرضه می‌کند که وی جزئی از آن است و در حیطه کار این ماشین یک عمل را (فقط برای گرفتن دستمزد) تکرار می‌کند، بی‌آنکه ثمره کار خویش را احساس کند و یا با آن رابطه‌ای داشته باشد و یا مالک آن باشد.

۱-۴-۵. بیگانگی هایدگر (به‌وسیله کار):

هایدگر معتقد است که وقتی انسان مشغول کاری است، خود را فراموش می‌کند، آنچه احساس می‌کند هدف است و نه خویش. درحالی‌که هنوز هدف تحقیق نیافته است. آنچه حقیقت دارد اوست که حرکاتی را انجام می‌دهد. او می‌گوید: «تمدن نتیجه مدت زمانی است که انسان‌ها با خویش بیگانه بوده‌اند. در نتیجه تمدن و بیگانگی در یک جریان متقابل قرار دارند که طی آن هر یک باعث افزایش دیگری است.»

۱-۴-۶. بیگانگی انسان در کلام:

انسان وقتی حرف می‌زند، نسبت به کلماتی که می‌گوید آگاهی ندارد، فقط می‌گوید

بی‌آنکه بیندیشد. همو (۱۳۸۲: ۵۵)

احمدی (۱۳۸۲: ۵۶) در ادامه مطلب خود بیان می‌کند:

۱-۴-۷. بیگانگی‌هایی که از حالت مکتب خارج‌اند:

۱. بیگانگی صوفانیه:
از قبیل تجسم، تشبیه، حلول و حسرت و امثال آن‌ها
۲. بیگانگی به‌وسیله عشق:
پیوند عاشقانه، گاه به‌صورتی تجلی می‌کند که در آن عاشق به‌راستی محو می‌شود، به‌صورتی که تمام تمایلات وجودی‌اش در او نفی می‌شود.
۳. بیگانگی به‌وسیله زهد:
کسی که تمام تمایلات غریزی وجودش را می‌کشد دیگر نه یک انسان است.
۴. بیگانگی جوهری:
انسان دارای یک ذات خدایی و یک جوهر استثنایی است، اما طبیعت مادی او را در مسیر خویش می‌کشد و از آن خود "ذاتی‌اش" دور می‌کند، در نتیجه با اصل خود بیگانه می‌شود.
۵. بیگانگی فکری:
بیشتر مخصوص روشن‌فکران طبقه «روشن‌فکر» است. بدین صورت که به‌قدری ذهنیات در شخص تبلور می‌یابد که به‌جای دیدن واقعیت، ذهنیت خود را به‌صورت واقعیت عینی تجسم می‌بخشد و از وجود خود بیگانه می‌شود.

۱-۲. چهره یا پرتره‌عالی ادبی در بیگانگی

بلوم (۲۰۰۹: ۱-۲) پرتره ادبی بیگانگی را لزوماً هملت می‌داند. او معتقد است آشیل ایلید هم می‌تواند در ردیف این ویژگی خاص قرار بگیرد. حتی بیگانگی در میان قهرمانان نویسندگانی چون جویس، کافکا و بکت هم به چشم می‌خورد. هملت و آشیل دو قهرمانی هستند که پیش‌قدم هستند برای قهرمان‌های بیگانه‌ای که توسط نویسندگان بعدی چون مل و یل به وجود می‌آیند.

بیگانگی اساساً در ادبیات معنی جدایی را داده است. در حس سلیلیا در داستان آن‌طور که شما دوست دارید یا آن‌طور که شما می‌پسندید، این شخصیت وقتی که نام

یا ویژگی بیگانه (غریبه) را به خود می‌گیرد، مجبور می‌شود برای اقامتش در آردن باروز
الند مسئولیتی را به عهده بگیرد که در آن موقع اسم فرضی (مستعار) او جانی مر است.
این بیگانگی در شخصیت سیلیا درواقع همان جدایی او از اصل خود است. او چون
یک غریبه و یا بیگانه به حساب می‌آید مجبور است حتی اسم خود را هم تغییر دهد.
او مجبور است برای مدتی از آنچه که هست دور باشد. اما بیگانگی در کافکا معنی
ترس حاکی از وجود را بر عهده می‌گیرد. این نوع معنی از بیگانگی به وسیله کیرکیگارد
و سارتر و تا حدودی هم به وسیله کافکا در شخصیت‌های نمایشی جای گرفت. در آن
زمان بیگانگی در فرانسه به یک مقوله منعکس کننده پس از جنگ جهانی منتقل شد.

همو (۲۰۰۹:۳) می‌نویسد، من میل دارم بیگانگی را به عنوان یک حس ادبی
بازسازی کنم. شاید پیش از این هایدگر و داسین (هر دو به عنوان هستی‌گراها در فلسفه
می‌باشند) تأثیر متقاعدکننده‌ای بر روی مردم از این واژه داشته‌اند. ولی من فروید را
به عنوان فیلسوف قرن بیستم ترجیح می‌دهم. در دیدگاه فروید بیگانگی اصلاً جدایی
است. او درجایی بحث کرده که بیگانگی نسخه‌عالی ادبی مدرن می‌باشد و همیشه
یک نمونه از بیگانگی عالی بوده یا وجود داشته که اثر غیرطبیعی را به وجود آورده است.
ما شکسپیر، دانت، میلتن، بکت، کامو و... را شناختیم اما باورها و اعتقاداتی
که در آن‌ها وجود دارد، درون ما می‌آیند و ما حجمی از افکار خودمان را رد می‌کنیم
و آنچه در درون شخصیت‌های آن‌ها وجود دارد را به طور ناخودآگاه می‌پذیریم و گاه
حتی ما خود را همچون شخصیت‌های داستان فرض می‌کنیم. این‌ها درواقع نمونه‌های
عالی بیگانگی را در خود دارند که بدون هیچ چون و چرایی تأثیر خود را در مخاطب
می‌گذارند.

تی (۲۰۰۹:۵) در مورد بیگانگی می‌نویسد: بیگانگی در نظریه اجتماعی
بحرانی، یعنی جدا کردن فرد از مالش یا خودش است و فرد خودش را تکه‌تکه شده‌ای
توسط کار می‌داند و با کار خود هم نیز بیگانه می‌شود. از این رو او نظریه مارکس در ادامه
مطلب خود می‌آورد که این طور بیان می‌کند. کارگرا بیگانه‌اند چون از محصولات و
کارشان دور مانده‌اند و باید زیر روش سرمایه‌داری بمیرند. او همچنین می‌گوید در
ادبیات 'موضوع بیگانگی بیشتر به صورت انزوای روان‌شناسی یک فرد از اجتماع ظاهر
می‌شود.